

مبارزه برای تعیین واقعیت: ازدحام در تماشای رخداد پلاسکو



نویسنده: محمدرفع محمودیان

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۴، تیر ۹۶، صفحه ۱۰۰ تا ۱۱۲

روز پنجشنبه سی دی ماه ۱۳۹۵ ساختمان پلاسکو پس از یک آتش‌سوزی چند ساعته به‌طور کامل فرو ریخت. پلاسکو در وسط شهر تهران یک مرکز خرید هر چند کم و بیش از یاد رفته، یک‌مرکز تولید کارگاهی، نماد مدرنیته و تجلی‌گر شروع نوسازی شتابناک جامعه در دههٔ چهل بود. پلاسکو همچنین مقری برای فعالیت‌های تجاری و تولیدی بورژوائی بود. چند هزار نفر آنجا روزانه به‌صورت کارگر، مغازه‌دار و سرمایه‌دار مشغول کار بودند. از این‌رو عجیب نبود که از همان لحظات آغازین آتش‌سوزی ساختمان خیل جمعیت به سوی آن شتافتند. تهران همچون کلان شهرهای جهان سوم پر از جمعیتی است که اوقات کار و فراغت و از دیدی بورژوائی و نظم‌خواهانه اوقات بطالت و سردرگمی خود را در خیابان‌ها می‌گذارند. اگر به این جمعیت خیل کارکنان خود ساختمان و آشنایان و دوستان آنها را اضافه کنیم به راز انبوهی جمعیت گردهم‌آمده مقابل ساختمان پلاسکو پی می‌بریم. ولی این جمعیت در کنار نماد مدرنیته و مقر تولید و تجارت بورژوائی رفتاری یکسره نابهنجار از دیدگاه نظم مدرن بورژوائی از خود نشان دادند. جمعیت با ازدحام خود ترافیک را بند آورده، کار آتش‌نشانی و امر امدادرسانی به قربانیان حادثه را مختل کرد. بدتر از آن، عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جمعیت با در خطر افکندن جان خود و

دیگران به نزدیک‌ترین جا در محل حادثه هجوم آورده، با موبایل‌های خود دست به تهیه‌ی عکس و فیلم زدند.

واکنش ازدحامی مردم به حادثه‌ی پلاسکو سخنگویان قدرت را به میدان آورد. وحشت‌زده از واکنش حسی و شورمندان‌هی توده‌های مردم، کارشناسان نظم به نام جامعه‌شناس، انسان‌شناس و رفتارشناس به میدان آمدند تا حرمت عقلانیت، مسئولیت‌پذیری و هدف‌مندی را به همه از توده‌ها تا پژوهش‌گران یادآوری کنند. از آنجا که دستگاه سرکوب و مراقبتی دولت نتوانسته بود توده‌ها را از خیابان‌ها و محل حادثه دور سازد، (governmentality) آنها خواهان برپایی دستگاهی بودند که از فوکو به این سو به نام حکم‌روایی مشهور شده است و هدایت درونی رفتار و نیت افراد را در دستور کار دارد. آنها خواهان آن بودند که توده‌ها از سر عقلانیت و مسئولیت شور و اراده‌ی خود را مهار کرده در جهت استقرار نظم اجتماعی و کارکرد بهینه‌ی نهادهای اجتماعی بکوشند. برای آنها محرز بود که در غیاب حکم‌روایی، جمعیت گرد آمده در محل حادثه از سر کنجکاوی و در شیفتگی دیوانه‌واری به تماشا و ثبت حادثه در دوربین‌های موبایل خود راه را بر ماشین‌ها و حرکت امدادگران بسته، مدیریت بحران را با مشکل روبه‌رو می‌کنند. برای همین آنها خواهان آموزش توده‌ها در راستای حکم‌روایی بودند.

ناصر فکوهی، انسان‌شناس، یکی از این کارشناسان است. او بر آن است که ما در سطح شهروندی دچار مشکل بوده و بلد نیستیم در کلان‌شهر مدرن رفتاری معقول و مدنی داشته باشیم. او از “رفتارهای بسیار احساساتی و گاه حقیقتاً سودجویانه، نمایشی و بازی با حوادث برای سرگرمی روی شبکه‌های اجتماعی” شکایت دارد. این‌ها رفتار مردمانی است که به باور او راه و روش کار را نمی‌دانند. به‌سان نماینده و عامل قدرت نظم‌بخش او توصیه‌هایی برای آموزش و پرورش توده نیز دارد. کارشناس دیگری جامعه را مقصر شکل‌گیری رفتاری چنین “نابهنجار” قلمداد کرده است. حمید عبدالهیان، استاد ارتباطات و جامعه‌شناسی، در مصاحبه با ایرنا منتقد اغتشاش و به‌هم‌ریختگی جامعه ایران در برخورد با حوادث است. او هم از نابلدی و فقدان تربیت جمعی انسان‌ها سخن می‌گوید و بر آن تأکید دارد که جامعه تا بدان حد دچار نابهنجاری است که به استقبال انتحار می‌رود. حمیدرضا جلائی‌پور در این زمینه از دیگران رادیکال‌تر است. او از دردهای مزمن (اجتماعی) یاد می‌کند و شکایت از آن دارد که آموزش‌های ضروری برای تربیت شهروند مدنی و مسئول در ایران بسیار ضعیف است. به باور او نهادهای رسمی آموزشی و رسانه‌های همگان توده‌ها را باید آموزش دهند. به شکلی انگار توافقی وجود دارد که توده‌های مردم رفتار به‌هنجار مدنی را بلد نیستند. مقصر به‌وجود آمدن این وضعیت فرایند مدرنیته خاص جامعه‌ی ایران با نابهنجاری‌ها و به‌هم‌ریختگی خود قلمداد می‌شود. برای برگردشتن از مشکل نیز این توافق وجود دارد که شهروندان باید آموزش ببینند که میل، نیت و اراده‌ی خود انگیخته خود را به مهار عقلانیت و مدنیت درآورند.

کسی نیز به‌طور جدی این تفسیر را به چالش نخوانده است. حتی مارکسیست‌هایی که باید در هر کنش اجتماعی رویکرد مبارزاتی- طبقاتی ببینند، زبان در کام کشیده، تاویل متفاوتی ارائه نداده‌اند. آنها نیز به‌نظر می‌رسد دل به نظم، هر چند نظمی دیگرگونه، با ساختار و کارکردی شاید متفاوت، بسته‌اند. در شیفتگی به طبقه‌ی کارگری که قرار است در بستر مبارزاتی نظام‌مند و به‌نچار هدفی معین و پیش‌تر تعریف‌شده را بجوید، آنها به خیزش یا کنش به ظاهر دیوانه‌وار و سردرگم توده‌ها توجهی نشان نمی‌دهند. تا حد زیادی به این دلیل، تاویل حرکت یا خیزش توده‌های مردم، بیشتر و بیشتر، به انحصار گروه‌هایی درآمده که به

آن نه از سر همدلی یا حتی کنجاوی که از سر تحقیر و انزجار می‌نگرند.

جالب آنکه در جامعه‌ای که همه از روحانیون تا استادان دانشگاه مدام از هرمنوتیک سخن می‌گویند کسی اصل ابتدائی هرمنوتیک مبتنی بر بخشندگی یا لطف در تأویل را یادآوری نمی‌کند. پیش از هایدگر و گادامر، بنیان‌گذاران هرمنوتیک مدرن، ماکس وبر به این نکته پرداخته است که باید کنش‌گران را عقلایی فرض گرفت تا بتوان تأویلی جامع در حد و حدود یک توضیح برای یک کنش ارائه داد. در غیاب پیش‌فرض عقلانیت، بررسی و فهم موضوعیت خود را از دست داده‌اند، هر چیزی را می‌توان به سادگی تمام به یک جامعه و کنش‌گران نسبت داد. بدون تردید امروز به سختی می‌توان از عقلانیت به‌ویژه در زمینه کنش انسان‌ها سخن گفت. امروز بیش از هر گاه دیگر می‌دانیم که عقلانیت با شور و احساسات (intentionality) درآمیخته است. ولی می‌توان در راستای گرایش‌های جدید فلسفی از نیت‌مندی کنش‌گران سخن گفت و در پس پشت هر اقدامی از سوی انسان‌ها نیت و قصدی را یافت که در رابطه‌ای نظام‌مند با دیگر کنش‌ها و احساسات همان انسان‌ها قرار دارد.

تماشای نمایشی

ازدحام جمعیت به گاه آتش‌سوزی و فروپاشی ساختمان پلاسکو را می‌توان کنشی مبارزاتی برای احراز هژمونی مورد نظر گرامشی دانست. هژمونی در گستره‌ی فرهنگ و در جامعه‌ی مدنی احراز می‌شود. روشنفکران یا تولیدکنندگان فکر و نظریه در زمینه‌ی احراز آن نقش مهمی ایفا می‌کنند. آنها برای خود این کار را نمی‌کنند بلکه در پیوند با و برای یک طبقه یا گروه معین اجتماعی این کار را می‌کنند. برای همین گرامشی از روشنفکران ارگانیک سخن می‌گوید. اما فقط تلاش و مبارزه‌ی محض فکری برای احراز هژمونی کافی نیست. سخی از قهر نمادین را نیز باید به کار گرفت تا هژمونی به دست آید. در غیاب روشنفکرانی که یا صحنه‌های اصلی مبارزه‌ی فرهنگی و همراهی با لایه‌های زیرین جامعه را ترک کرده‌اند یا از آن‌گونه چابکی‌ای برخوردار نیستند که بتوانند واکنشی سریع از خود نشان دهند، توده‌های مردم خود برای احراز هژمونی پا به میدان می‌نهند. قهر را آنها با هجوم به ساختمان پلاسکو، نادیده گرفتن مقررات زندگی شهری و ایجاد ازدحام برای تماشای و ثبت واقعه در عکس و فیلم اعمال می‌کنند.

عرصه‌ی اصلی زیست و مبارزه سیاسی و همچنین زیست اجتماعی امروز نمایش است. امروز، وجه نمایشی کنش در عرصه سیاست و البته زندگی اجتماعی اهمیتی روز افزون یافته است. مردم خود و خواست‌های خود را به شکلی گاه مناسب، گاه جذاب و گاه تحریک‌کننده به نمایش می‌گذارند. هدف آن است که بر دیگران تأثیری مطلوب (از دید خود) بگذارند و خود و خواست‌های خویش را در کانون توجه قرار دهند. در جهانی که هویت و منزلت اموری لغزان و وابسته به بده‌وبستان شده است، نمایش عرصه‌ای مهم برای تثبیت مقام و انباشت امکانات است. عوامل گوناگونی زندگی اجتماعی و سیاسی مدرن را نمایشی ساخته‌اند. این عوامل عبارتند از: استقرار دموکراسی پارلمانی و رقابت احزاب و سیاستمداران برای اخذ رأی شهروندان، مصرف‌گرایی اغواگراییانه‌ها از نیاز، سلطه رسانه‌های همگانی تصویری بر حوزه‌ی عمومی، زندگی‌های هر چه بیشتر در هم‌تنیده‌شده‌ی مدرن و راهیابی زیبایی با بازی رنگ و نور به زندگی اجتماعی و شخصی. نتیجه آن است که عرصه‌های زندگی بیشتر و بیشتر به‌سان صحنه‌های نمایشی سازماندهی می‌شوند و افراد با نمایش خود توجه دیگران را به سوی خود جلب می‌کنند. سیاستمداران، احزاب و جنبش‌های اجتماعی فراگرفته‌اند که با به صحنه بردن پیام و وجود

خود توجه و نظر مساعد توده‌ها را به دست آورند.

درست در همین عرصه نیز امروز مبارزه برای هژمونی رخ می‌دهد. مسئله‌ی اصلی کنش‌گران در سطح زندگی روزمره چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی به صحنه بردن نمایش و ایفای نقشی معین در آن است. مردم خود را در روز حادثه به ساختمان پلاسکو می‌رسانند تا خود تماشاچی حادثه‌ی در حال رویداد باشند. اینجا ولی تماشا بسته در خود و از سر کنجکاو‌ی امر مهمی نیست. در آن غایتی دیگر به جز تماشای مستقیم و بی‌واسطه نهفته است. از حادثه عکس و فیلم تهیه می‌کنند تا هم سندی دال بر حضور خود در محل و به‌گاه حادثه داشته باشند و هم آنرا در حدودودی که می‌توانند در حوزه‌ی عمومی به نمایش بگذارند. آنها تماشای خود را تماشایی می‌سازند تا ارزشی مضاعف (اضافی) پیدا کند. های همگانی که دیگر چندگاهی است به انحصار دولت یا در دیگر جوامع به انحصار شرکت‌های رسانه تجاری در آمده‌اند حادثه را آن‌گونه که می‌خواهند و در سازگاری با منطق نظم یا سرمایه به نمایش می‌گذارند ولی مردم این نمایش و تماشای آنرا با اقدام خود به چالش می‌خوانند. تماشا و عکس گرفتن یا فیلمبرداری به آنها اجازه می‌دهد تا افق دید و تفسیر ویژه خود را از حادثه داشته باشند و بر مبنای آن اقدام نمایشی رسانه‌های همگانی را به چالش بخوانند. تماشایی ساختن تماشا گامی است در زمینه‌ی مستند و عینی ساختن تفسیر معینی از حادثه که از دل تماشا می‌جوشد ولی در تماشایی شدن، از حادثه و تماشای آن فراتر رفته، برداشتی از حادثه را به‌سان واقعیت به نمایش می‌گذارد.

رخداد و ازدحام-در-تماشا

صبح روز پنجشنبه سی دی ۱۳۹۵ آتش سوزی و فروپاشی پلاسکو رخدادی برای مردم در تهران بود. آتش سوزی و فروپاشی با تمام هیبت در خود امری سیاسی یا نمایشی نبود. رخدادی بود با ابعاد و پیامدهایی ناشناخته. نشان از فاجعه داشت ولی هنوز فاجعه نبود. نشان از سهل‌انگاری و حتی توطئه داشت ولی هنوز پدیده‌ای نامتعیین بود. به‌گونه‌ای ناگهانی در مرکز شهر، در متن و کوران زندگی میلیون‌ها نفر رخ داده بود. جز دود، آتش و خرابی چیزی از آن پیدا نبود. همه چیز آن گشوده به شناسائی، ادراک و تفسیر بود. رخدادی بود در حال رویداد.

اهمیتی که امروز مقوله‌ی رخداد در تفکر معاصر یافته تا حد زیادی مرهون نوشته‌های فیلسوف فرانسوی بدیو است. رخداد در تازگی، خودانگیختگی و تکینگی ما را به واکنش می‌کشاند، چه آنکه با آن برخورد کنیم و چه آنکه در جهت فهم آن بکوشیم. ولی رخداد برخلاف آنچه بدیو به ما می‌گوید عرصه بروز حقیقت نیست. اصلاً حقیقت وجود ندارد تا آشکار شود. حقیقت برساخته می‌شود و رخداد در تازگی و خودانگیختگی خویش گشایشی را برای برساختن یا اعمال حقیقت به وجود می‌آورد. رخداد به‌گاه رویداد هنوز تعریف و تأویل نشده است و معنای خاصی نیافته است. مدتی پس از رویداد آن ارتشی از روزنامه‌نگاران، مفسرین و سپس تاریخ‌نگاران و متخصصان آن را برای همگان تعیین می‌بخشند و تعریفی معین از آن را به دست می‌دهند. امروز رسانه‌های همگانی یکی از اولین نیروهایی هستند که حادثه را با عکس و فیلم گزارش داده، به نمایش گذاشته و با استفاده از بررسی‌های و نظرات متخصصان تحلیل و تعریف می‌کنند. گزارش‌های زنده‌ی سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی در این زمینه شهرتی جهانی به دست آورده‌اند.

بعد از گزارش و تفسیر رسانه‌ها، رخداد تازگی و خودانگیختگی خویش را از دست می‌دهد و در آرشیو

ذهنی جامعه یا تاریخ تعیین می‌یابد. برای بخشی از مردم مهم است که تا رخدادهای هنوز تازه و تعریف نشده است به صحنه‌ی (رویداد) آن بشتابند و خود آن را تماشا کنند. با عکس و فیلم‌برداری، آنها خود را به مقام ثبت کننده، گزارش‌گر و مفسر آن ارتقاء می‌بخشند. آنها به گزارش و تفسیر رسانه‌های همگانی مشکوک هستند. می‌خواهند که با هژمونی اعمال شده از سوی آن مبارزه کنند. همیشه فرصت برای آنها آماده نیست. بسیاری از حوادث پیشاپیش برنامه‌ریزی و سازماندهی شده‌اند. عرصه‌هایی همچون اتاق شمارش رأی به گاه انتخابات یا محل مرگ یک سیاستمدار نیز در دسترس آنها نیست. ولی رخدادهای ناگهانی همچون آتش‌سوزی و فروپاشی پلاسکو در دسترس آنها است. پس به سوی تماشا و ثبت آن از دیدگاه خود هجوم می‌آورند.

ازدحام اینجا دارای نقش مهمی است. مردم همدگر را می‌جویند. نه به خاطر شیفتگی به یکدیگر یا احساسی که برخی آن را گله‌وارگی توده‌های مردم خوانده‌اند. نه! مردم همدیگر را می‌جویند چون به کنش خود همچون کنش جمعی از سر منافع/علاقه‌ای جمعی می‌نگرند. آنها انجام کنش خود را در گرو با یکدیگر می‌دانند. تماشا و در تداوم آن عکس و فیلم‌برداری (interaction) همراهی با و کناکنش امری فردی است. هر کس با موبایل خود و از زاویه دید خود آن را انجام می‌دهد. ولی فرد در خود همان‌گونه که جامعه‌شناسانی همانند دورکیم خاطرنشان ساخته‌اند کسی نیست. در دنیای معاصر، فرد بزدل است. آکنده از احساس درماندگی و حقارت است. او خودشیفته است. منافع خود را مقدم بر دیگران می‌شمرد و مدام به خود و جهان خویش می‌اندیشد. او در مواجهه با قدرت یکسره خود را می‌بازد. به این خاطر، آن‌گاه که به مبارزه با قدرت و نظم بر می‌خیزد، فوری دیگران را، جمعیت را می‌جوید تا در همراهی و کناکنش با آنها توان انجام کاری معین را پیدا کند. درآمیختگی با جمع، و تبدیل کنش خود به کنشی جمعی و آئینی با صورت و ضرب‌آهنگی معین، باز همان‌گونه که دورکیم مشخص ساخته، به او شهامت کاری را می‌دهد که در تنهایی اصلاً در افق دید او نمی‌گنجد. در این فرایند اقدام نمایشی مردم در تماشا و ثبت رخداد اهمیتی اساسی پیدا می‌کند و پدیده ازدحام-در-تماشا شکل می‌گیرد.

رخداد اینجا باز نقش ایفا می‌کند. رخداد در نامترقیه بودن خود جمعیت را به میدان می‌کشاند. جمعیت در ابتدا خودجوش شکل می‌گیرد ولی به سرعت وجهی غایت‌مند پیدا می‌کند. جمعیت نیز در آغاز یک‌رخداد است. ولی عناصر تشکیل‌دهنده آن یکدیگر، همراهی تنامند یکدیگر را می‌جویند تا بتوانند کاری را پیش برند. شیفتگی انسان‌ها به خود جای خود را تا حدی به شیفتگی به جمع می‌دهد. افراد همراهی یکدیگر را می‌جویند تا بتوانند نسبت به رخداد واکنش نشان دهند هر چند خود رخداد آنها را کنار یکدیگر کشانده است. در-کنار-یکدیگر-قرار گرفتن برخاسته از رخداد جای خود را به امری غایت‌مند می‌دهد. به پدیده ازدحام-در-تماشا.

مارکس تصریح کرده است که او کاشف و نظریه‌پرداز پدیده مبارزه‌ی طبقاتی نیست و متفکرین بورژوا پیش از او آن را فهمیده و مطرح کرده‌اند. مهم‌ترین کنش‌گر رابطه ازدحام و مبارزه نمایشی نیز نه رادیکال‌های درگیر مبارزه‌ی اجتماعی و طبقاتی که کسی همچون دونالد ترامپ محافظه‌کار بورژوا است. پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری، ترامپ بی‌درنگ درگیر بحث درباره تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم تحلیف ریاست جمهوری‌اش شد. بحث بر محور عکس و فیلم رسانه‌ها از مراسم می‌چرخید. ترامپ و همکارانش حاضر بودند رسانه‌های رسمی بورژوائی را به چالش بخوانند و به گونه‌ای مسخره -

البته از دید رسانه‌ها و متخصصین - از "واقعیت بدیل" سخن بگویند تا نکته‌ای را در کانون توجه قرار دهند که شاید انحرافی از امری مهم‌تر یعنی اعمال قدرت و اداره جامعه به نظر آمد. مهم برای ترامپ نه مشروعیت صوری صندوق رأی و فرآیند انتخابات که جمعیتی بود که در اقدامی نمایشی-مراسمی شرکت می‌جستند. او می‌خواست خود را نماینده و برگزیده همین گروه معرفی کند. در این پس‌زمینه تعداد و شکل حضور جمعیت اهمیت پیدا می‌کند. اینجا تعداد و برداشت تخصصی از میزان حضور مردم مهم نیست. خود مردم در انبوهی خویش در کناکنش با یکدیگر و با همکاران ترامپ باید بر آن صحنه نهند. مهم عکس‌ها یا فیلم‌های رخداد است. ازدحام در ازدحام، در تثبیت ازدحامی ازدحام مادیت پیدا کرده و معنامند می‌شود.

تماشای جمعی آئینی امری معمولی در جهان معاصر است. مردم در انبوهی خود به تماشای مسابقه می‌نشینند، در جشن‌های ملی یا مراسمی سیاسی و ملی همچون تحلیف رئیس جمهور یا مرگ شخصیت‌های ملی شرکت می‌جویند و به تماشای کنسرت می‌روند. بودن با جمعیت و مشارکت در کنشی جمعی به ویژه آن‌گاه که با کناکنش در می‌آمیزد به آن‌ها حسی از بهم‌پیوستگی اجتماعی می‌دهد. از این‌رو با اشتیاق به تماشای جمعی روی می‌آورند. آنجا به احساس بهم‌پیوستگی با وجودی بس فراتر از خود، با وجودی مادی ولی زنده دست می‌یابند. به این خاطر نیز تماشای جمعی شکل یک آئین را پیدا می‌کند، آئینی شبه‌مقدس. مردم همراه با یکدیگر فریاد سر می‌دهند، شادی می‌کنند و اشک می‌ریزند. در نهایت نیز خسته ولی شارژ شده از سنجی از شور عاطفی به خانه باز می‌گردند، شور و ابستگی به نیرویی بس بزرگ‌تر و سرزنده‌تر از وجود فردی خود. این اما در مقابل آن‌چه در ازدحام-در-نمایش رخ می‌دهد امری جزئی و حاشیه‌ای است. آن‌جا انسان‌ها کاری دیگر را نیز پیش می‌برند. واقعیت زندگی و تاریخ را رقم می‌زنند.

جنبه‌ی اجرائی ازدحام-در-تماشا

در اثری به تازگی منتشر شده، اندیش‌مند آمریکایی جو دیت باتلر به توان و کارکرد اجرائی گردهمایی پرداخته است. بررسی کنش اجرائی پیش از این به‌طور عمده تعلق به گستره زبان داشته است، این که چگونه ادای گزاره‌ای امری یا وضعیتی را برمی‌سازد. نمونه مشهور آن قاضی یا آخوندی است که دو نفر را پس از خواندن خطبه‌ای همسر یکدیگر اعلام می‌کند و بدان‌وسیله آن دو نفر را همسر یکدیگر می‌سازد. ولی کنش اجرائی در زمینه‌های دیگری نیز می‌تواند موضوعیت داشته باشد. در پیامد حوادث بهار عربی و جنبش اشغال وال استریت، کارکرد سیاسی و اجتماعی گردهمایی در میدان و خیابان مورد توجه قرار گرفت و باتلر بر آن است که گردهمایی میدانی نیز همچون شکلی از کنش اجرائی امری یا وضعیتی را برمی‌سازد. باتلر در این زمینه به برآمد سیاسی-اجتماعی قرار گرفتن بدن‌ها در کنار یکدیگر پرداخته قرار (precarious) است. وجود انسان‌ها و در نتیجه بدن آنها امروز بیش از پیش در موقعیتی شکننده گرفته است. بدبختی و مرگ در هیئت بیکاری، فقر، آوارگی و جنگ به سادگی می‌توانند به سراغ انسان‌ها آیند. در گردهمایی‌ها، انسان‌ها کنار هم قرار گرفته، کنش سیاسی را رقم می‌زنند، اعتراض و خواست‌هایی را بیان می‌کنند و در این فرایند سنجی از همبستگی را بین خود می‌آفرینند و خود را به مقام کنشگر اجتماعی و سیاسی برمی‌کشند. در این فرآیند، آن‌ها از شکنندگی خود بر می‌گذرند هر چند می‌دانیم گردهمایی در میدان شکنندگی‌های خاص خود را دارد.

ازدحام-در-تماشا همچون گردهمایی میدانی، سخی از همبستگی را بین انسان‌های درگیر تماشا و ثبت رخداد می‌آفریند. همبستگی اینجا گره‌خورده به همراهی، کناکنش و قصد انجام کاری مشابه است. یکایک افراد حاضر در جمعیت به یکدیگر نیاز دارند تا بتوانند جمعیت شوند و خود را در آن به‌سان کنشگر تماشاچی به نمایش بگذارند. همبستگی اینجا بین کسانی رقم می‌خورد که برخی از آنها تا چند لحظه قبل از رخداد کسی نبوده‌اند، عددی به‌شمار نمی‌آمده‌اند: کارگران، ره‌گذران و بی‌کاران عاطل و باطل در خیابان‌های شهر. در همبستگی با جمعیت کسی، انسانی خاص، با هویتی ویژه نمی‌شود ولی عضو از یک جمع ســـــرزنده می‌شود.

همبستگی دارای خاستگاه دیگری نیز هست: همبستگی در آفرینش واقعیت. جمعیت همراه با یکدیگر و به اتکاء انبوهی خود عکس و فیلم می‌گیرند تا دیدگاهی را به‌سان واقعیت به ثبت برسانند. کسی به‌تنهایی یا در جمعی خرد نمی‌تواند چنین کاری را به‌انجام برساند. برای این کار به حضور همگانی یکایک افراد نیاز است. یک عکس یا یک فیلم در خود چیزی را نمی‌گوید. صداها عکس و فیلم که هر یک از زاویه و چشم‌اندازی گرفته می‌شود به‌گونه‌ای فراچشم‌اندازی واقعیت را محرز می‌سازد. هر عکس یا فیلم هم خود چشم‌اندازی را رو می‌کند هم چشم‌انداز کلی برآمده از عکس یا فیلم‌های دیگر را تکمیل می‌کند. این همان چیزی است که توماس نیجل آن‌را نگرستن از ناکجا نام نهاده و مبنای نگرشی عینی می‌شمرد. در خیل عکس و فیلم عینیت واقعیت رقم می‌خورد. در این فرایند جمعیت به‌خودآگاهی به‌مقام اجرائی خود می‌رسد، پی می‌برد که در حال رقم زدن واقعیت است و این او را به‌وجد می‌آورد. وجدی که در رفتار و برخورد یکایک اعضایش نمود می‌یابد.

همبستگی برخاسته از ازدحام-در-تماشا، به‌هررو، شکننده است. پس از به‌انجام رسیدن رخداد، فروپاشی کامل ساختمان به‌طور نمونه، جمعیت متنفرق شده، افراد یکایک، جدا از یکدیگر یا در جمع‌های کوچک، به‌خانه باز می‌گردند. از جمعیت نشانی بر جای نمی‌ماند. ولی جمعیت خاطرهای جمعی می‌آفریند، چه در ذهن افراد شرکت‌کننده و چه در ذهنیت توده‌های مردمی که به‌تدریج از رخداد و ازدحام-در-نمایش با خبر می‌شوند. برای همین نیز همه از صحنه‌ها عکس و فیلم می‌گیرند؛ عکس و فیلم مشارکت خود. تا نه‌تنها در رقم خوردن تاریخی مشترک و در نتیجه یک‌همبستگی که همچنین برای نقش خود در ثبت تاریخی آن سندی مشخص داشته باشند.

کنش‌گری در برانگیختگی

اینجا است که به‌مهمترین ویژگی ازدحام-در-تماشا می‌رسیم. با آن سخی از کنشگری از راه می‌رسد، کنشگری بر لبه رخداد. کنشگری‌ای که آن‌را می‌توان کنشگری در برانگیختگی نام نهاد. کنش اینجا ارادی و هدف‌مند است ولی در وابستگی و واکنش به امری انجام می‌گیرد که در رخدادگی واکنشی معین را برمی‌انگیزد. تلفیق و تأثیر این دو (کنش‌مندی ارادی هدفمند و واکنش به رخداد) بر یکدیگر سخی متفاوت از کنشگری را بر می‌سازد. این کنشگری‌ای است که هم‌زمان جمعی و فردی است، که سوژه در آن آمیخته با عینیت ابژه است، که فاصله اینجا و آنجا و اینک و آنک را در می‌نوردد، که معنا را در بی‌معنایی می‌یابد و امر نمادین را آلوده امر واقعی می‌سازد. اینجا ما با سوژه‌ای روبرو هستیم که تاریخ را باز می‌ایستاند تا آن‌را شتاب ببخشد و در این فرآیند با شکنندگی خود روبرو شود. بگذارید دقیق‌تر به یکایک

این ویژگی‌ها پردازیم.

در ازدحام-در-تماشا هر کس از زاویه دید خود عکس و فیلم می‌گیرد ولی هم‌زمان این کار را همراه و به اتکای حضور دیگران انجام می‌دهد. حادثه شاید حتی در خود مهم نباشد، ولی چون واکنش دیگران را برمی‌انگیزد مهم است. حضور دیگران شوق تماشا و ثبت واقعه را ایجاد می‌کند. تصمیم‌گیری و اقدام هر کنش‌گر تا آن‌جا امری معین و تأثیرگذار به‌شمار می‌آید که واقعه و تماشای آن را به ثبت برساند. برانگیختگی از رخداد می‌آید، کنش‌گری از اراده‌ی انسانی. از اراده‌ی کسانی که در وجه متعارف خود بی‌اراده هستند. رهگذران، کارگران برای یک‌روز یا یک‌دوره بیکار شده، بیکارها، عاطل و باطل‌های شهری. هر کدام از آنها در ازدحام-در-تماشا به مقام کنش‌گر کنش اجرایی دست می‌یابد ولی فقط در صورتی که در همراهی با جمع، در لبه‌ی رخداد و در درگیری با آن و نه در کنار آن حضور یابد.

عکس و فیلم از افراد شرکت‌کننده در ازدحام-در-تماشا سوژه می‌سازد. کسی که در صحنه حضور داشته و آن‌را به ثبت نرسانده اساساً نمی‌تواند از کنشی معین در آن رابطه سخن گوید. بود و نبود او تفاوتی در جهان ایجاد نکرده است، جایی بوده یا رفته ولی هیچ اثر و ردی از حضور خود به جای نگذاشته است. همان‌گونه که به‌طور کلی حضور در صحنه نمایشی و کناکنش با دیگران در صحنه از شخص کسی یا فردی معین می‌سازد، تماشای حادثه و ثبت آن فرد را به مقام کنش‌گری با برداشتی معین از جهان ارتقاء می‌دهد. در عینیت عکس و فیلم، کنش حضور در جمع و مبارزه برای تعیین واقعیت عینیت یافته، فرد را به مقام کنش‌گر، سوژه‌ی کنش ارتقا می‌دهد. عکس و فیلم از زاویه دید او، از چشم‌انداز او تهیه (برداشته) شده است ولی در کنار دیگر عکس‌ها و فیلم‌هایی که دیگران بر می‌دارند یک واقعیت کلی را رقم می‌زند. کنش‌گر اینجا تا آنجا سوژه است که همراه و هماهنگ با دیگران در ازدحام و تماشا شرکت دارد.

با تماشا و ثبت واقعه، فاصله زمانی بین اینک و آنک و فاصله مکانی بین اینجا و آنجا درهم می‌شکند. فرد این‌جاست ولی با عکس و فیلم و ارسال آن به شبکه‌های اجتماعی حضور خود را، در فضای مجازی، در بسی جاهای دیگر، مادیت می‌بخشد. فرد اینک را تماشا و ثبت می‌کند ولی آن را به آینده نیز می‌فرستد و می‌کشاند. کنش در وجه فردی و جمعی خود سخنی از ترافرازندگی زمانی و مکانی ایجاد می‌کند. انسان در ورای محدودیت وجودی خود قرار می‌گیرد. این به او شهامت و وجد می‌بخشد. خود را موجودی جهانی/تاریخی احساس می‌کند. مدرنیته به بسیاری از تجربه‌های انسان‌ها وجهی جهانی/تاریخی بخشیده است. کارگران برای بازاری جهانی و معطوف به آینده‌ای باز کار کرده و کالا یا خدمات تولید می‌کنند. مصرف به نوبت خود انسان را به گذشته و بازاری جهانی متصل می‌کند. ولی این تجربه‌ها چنان سازمان‌یافته و در آمیخته با احساس از خودبیگانگی هستند که فرد خود را برهم‌زننده و قرار گرفته بر فراز فاصله‌های زمانی و مکانی احساس نمی‌کند. در ازدحام-در-تماشا این احساس امری ممکن است.

در این فرآیند، شرکت‌کنندگان در ازدحام-در-تماشا از کاری همچون تماشای یک آتش‌سوزی که در خود و در آغاز همچون بسیاری از حوادث بی‌معنا است و اصلاً معلوم نیست چرا و چگونه رخ داده، معنا می‌آفریند. معنای حضور به گاه رخدادی و تبدیل آن به یک‌امر تاریخی، به یک‌واقعیت. به این شکل امری واقعی که معلوم نیست چیست و چرا رخ داده آلوده امری نمادین ولی در عین حال روزمره و نامؤثر، در سطح گرفتن عکس و فیلم با موبایل، می‌شود. تماشا و حتی گرفتن عکس و فیلم چیزی از

رازآلودگی واقعیت را برملا نمی‌کند بلکه بدان معنایی معین می‌بخشد. تاریخی معین برای آن ساخته و دستگاه اولیه تفسیری برای آن ایجاد می‌کند. واقعیت امر واقعی نیست. واقعیت برساخته کنش‌گرانی است که هدف‌مند و آگاهانه آن را برمی‌سازند. نتیجه شاید آن نباشد که آنها می‌جویند ولی محصول کوشش آنها است. امر واقعی متعلق به خود رخداد و تمام پیچیدگی‌های نهفته در آن است. هیچ‌کس هیچ‌گاه نمی‌تواند آنها را بازشناسد، چرا که ما فقط می‌توانیم رخداد را از چشم‌اندازهای معینی گره خورده به موقعیت خود، و نه گره خورده به پیچیدگی‌های رخداد، بنگریم و ادراک کنیم. واقعیت آن چیزی است که فهم‌شدنی شده است.

تماشاچی و عکاس یا فیلمبردار حادثه آتش‌سوزی و فروپاشی پلاسکو خود را جزئی از تاریخ و حتی بیشتر از آن سازنده‌ی تاریخ احساس می‌کند. او با نگاه شتابناک و دوربین موبایل خود برای لحظه‌ای تاریخ را بازمی‌ایستاند. نگاه و همچنین عکس و فیلم او پدیده‌ای لحظه‌ای است. در خود دارای هیچ تاریخی نیست. به‌گاه رخداد از پدیده‌ای عکس و فیلم گرفته می‌شود که ناگهان رخ داده و بعد از اندک زمانی موضوعیت خود را از دست می‌دهد. ولی از سوی دیگر در ازدحام، در جوش و خروش و در اقدام ثبت‌گرایانه‌ی توده‌ها تاریخ شتاب برمی‌دارد. رخدادی فاجعه‌آمیز در ثبت تصویری به رخدادی تاریخی تبدیل می‌شود. چرخشی به راه می‌افتد و شتاب برمی‌دارد. در شتاب خود، تاریخ از ازدحام-در-تماشا برمی‌گذرد. رخداد تبدیل به تاریخ شده، ناظرین، نمایش‌گران و مفسرین خود را پیدا می‌کند. کنش‌گری توده تماشاچی به پایان می‌رسد. تاریخ ولی به اتمام نمی‌رسد. شروع می‌شود. دور بر می‌دارد. ضرب‌آهنگ خاص خود را می‌یابد.

به این صورت، ازدحام-در-تماشا شکنندگی توان اجتماعی و موقعیت انسان را آشکار می‌سازد. رخداد انسان‌ها را برای تماشا و عکس و فیلم‌برداری گردهم می‌آورد. اراده‌ای برای گردهمایی در کار نبوده است. اراده و هدف‌مندی (برای همراهی و همچنین عکس و فیلم‌برداری) بعد از راه رسیده است. با اتمام رخداد همه چیز به وضعیت آغازین باز می‌گردد. جمعیت پراکنده شده، افراد به زندگی روزمره، خانه و کاشانه خود باز می‌گردند. خود رخداد نیز به تاریخ پیوسته، واقعیت تعیین‌یافته جایی در اذهان و در تاریخ رسوب کرده ولی به تدریج از حافظه‌ی زنده مردم زوده می‌شود. کسانی اینجا و آنجا در بستر حافظه غیر ارادی (با بوی آتش و دود) و ارادی (در گفتگویی، برای به یاد آوردن همراهی با دوستی یا کنشگری‌ای پرمخاطره) آن‌را به یاد می‌آورند، ولی این در مقایسه با آنچه در زندگی آنها رخ می‌دهد امری حاشیه‌ای است. ازدحام-در-تماشا اثر خود را در ذهنیت انسان‌ها به جای می‌گذارد ولی تأثیر محدود به موقعیت کنش می‌ماند. ازدحام جمعیتی را گرد هم می‌آورد که در سطح شهر پراکنده‌اند و به رخدادی واکنش نشان سان افراد پراکنده و آن‌گونه که مشخص شد عاطل می‌دهند که خارج از قلمرو توان آنها رخ می‌دهد. به باطل یا تأثیرپذیر از رخداد، آنها گروهی از انسان‌های شکننده را می‌سازند. ازدحام شکنندگی آنها را برای دوره‌ای کوتاه فرازش می‌دهد ولی در دوری دراز مدت شکنندگی آن‌را برجسته می‌سازد. از آنجا که توده‌ی ازدحام در موقعیت شکننده امروزی خود در جهان و نه فقط در تهران امکانی برای یگانگی و بسیج نیرو و کنش جمعی متفاوت ندارند، منتظر می‌مانند که بار دیگر رخدادی از راه رسد تا دیگر باره کنش‌گری در برانگیختگی را تجربه کنند.

فراخوان امر واقعی

ازدحام-در-تماشا شکل می‌گیرد تا اقتدار و انحصار غولی در قد و قامت رسانه‌های همگانی به چالش خوانده شود. با ازدحام و واکنشی ولی هدف‌مند خود، توده‌ها می‌کوشند، خود، تماشاگر و ثبت‌کننده یک رخداد باشند و انحصار رسانه‌ها در زمینه نمایش و تأویل آن‌را درهم شکنند. ولی در این فرایند کنش‌گری‌ای نو زاده می‌شود که گسست‌های تاریخی ایجاد شده در دوران مدرن بین کنش فردی و جمعی، سوژه و اُبژه (در زمینه کنش)، فاصله‌های زمانی و مکانی، و بی‌معنایی و معنامندی را در هم می‌شکند. ازدحام-در-تماشا رخداد را برای لحظه یا لحظه‌هایی از دست تاریخ و تفسیر نظام‌مند آن می‌رهاند تا برای چندگاهی تازگی و خودانگیختگی آن حفظ شود، هر چند واقعیت آن‌را در استتار نگاه می‌دارد.

ولی آیا این ارزش دیوانگی نسبت داده شده به ازدحام-در-تماشا را دارد؟ آیا آن‌چنان که منادیان نظم به ما می‌گویند کار امدادسانی و نجات جان انسان‌ها مهم‌تر از ازدحام در خیابان برای تماشا و عکاسی یا فیلمبرداری از یک رخداد فاجعه‌آمیز نیست؟ از چشم‌انداز نظم، از چشم‌انداز زندگی سازمان‌یافته روزمره، از چشم‌انداز زندگی روزگار، شب استراحت و آخر هفته تفریح مشخص است که هم‌دلی و امداد بر هر چیزی مقدم است. نظم و امنیت زندگی فردی و اجتماعی در گرو سازمان‌دهی امدادسانی به‌گاه رویداد حادثه است. از نظر اخلاقی نیز مراقبت و احساس مسئولیت در قبال رنج و درد دیگری باید دغدغه اساسی انسان‌ها باشد. مگر فرد می‌تواند آتش‌سوزی را ببیند و در قبال حادثه و انسان‌های آسیب‌پذیر از آن مسئولیت به عهده نگیرد؟

این اما در قبال گشودگی زخم دیگری بی‌مایه جلوه می‌کند. واکنش رادیکال به حادثه از دل تقابل امر نمادین با امر واقعی برون می‌آید. امر نمادین دیرزمانی است که بر امر واقعی غلبه یافته است، هرچند همیشه امر واقعی با حفظ رازآلودگی خود بر انسان شوریده است. در دستگامی نمادین همه چیز تبیین می‌یابد، تعین به خود می‌گیرد و به‌سان واقعیت در جدولی فکری و دانشی دسته‌بندی می‌شود. رخداد در نامترقبه بودن جدول دسته‌بندی را از هم وا می‌شکافد. در آن همچون زخمی گسل ایجاد می‌کند. امدادسانی تا هنگامی که رخداد تبیین نیافته، امری یکسره بی‌معناست. در خود هیچ حادثه‌ای به‌گاه رویداد نه فاجعه است نه رویدادی مهم و نه حتی چیزی جزئی بدون پیامد و بدون اهمیت. ابعاد و ویژگی‌های آن ناشناخته هستند. در پی گزارش ناظرین و در دوران مدرن رسانه‌های همگانی، حادثه تبیین و ویژگی پیدا می‌کند.

جدال اصلی در جامعه بر سر نجات جان انسان‌ها یا سازماندهی بهینه امدادسانی نیست. در این زمینه توافقی همگانی وجود دارد. معلوم است که باید به دردمندان، آسیب‌دیدگان و زخمی‌ها یاری رساند - هرچند بسیاری اوقات این کار مشکلی را به گونه‌ای اساسی حل نمی‌کند. جدال جایی دیگر آغاز می‌شود و همه را درگیر خود و ثبت‌کننده حضور یابد تا اراده‌ی جمعی خود را بر امر واقع حاکم سازد و در دستگام نمادین متفاوتی تبیین کرده و تعین بخشد. ذره‌ای عقب‌نشینی در این می‌سازد. جدال بر سر تولید ادراک و تفسیری است که در نهایت حقیقت واقعه و در نتیجه واقعیت نام می‌گیرد. ازدحام برای آن است که در تازگی و خودانگیختگی رخداد به‌سان تماشاچی زمینه به قدرت حاکم، به رسانه‌های همگانی اجازه می‌دهد تا نمایش و تفسیر خود را بر رخداد و در نهایت بر جهان حاکم سازند. مهم‌تر از

امدادرسانی و التیام زخم، ورود به زخم گشوده شده در دستگاه نمادین و ایجاد بدیلی در قبال کارکرد تبیینی و تعیینی آن است.

شاید بهتر می‌بود که مبارزه در عرصه‌های کلاسیک آن، در خیابان، سنگر، کارخانه و میدان پیش برده می‌شد. آن‌گاه شاید هدف دقیق‌تر بود و تمایز بین صف دوست و دشمن مشخص‌تر. سازمان‌دهی مبارزه نیز نظام‌مند می‌شد و هر کس مسئولیت معینی را به‌عهده می‌گرفت. دیگر با ازدحام، انبوهی جمعیت، تماشا و عکاسی و فیلم‌برداری سروکار نداشتیم. آن دوره را اما پشت سر نهاده‌ایم. دوره دیوانگی و سرخوشی محض از راه نرسیده است. هنوز دو دانگی یا که شاید پنج دانگی از شب هولناک نظم و هوشیاری باقی است. ولی شکل‌های نوین زیست‌سیاسی و مبارزه اجتماعی و سیاسی از راه رسیده‌اند. سیاست بیش از پیش از پیش وجهی نمایشی یافته است. رسانه‌ها امروز نقشی مهم در به صحنه بردن نمایش و برساختن حقیقت در آن صحنه‌ها ایفا می‌کنند. از رخداد، آنها واقعیت می‌سازند. در این چارچوب توده‌ها به جای روی‌آوری به سنگر و خیابان به محل رخداد می‌شتابند تا خود پیش از ارکان نظم و واقعیت را رقم زنند و تا آن حد که می‌توانند استقلال و خودسامانی خود را حفظ کنند.

اندیشه آزادی: رسم ما بر این است که از نویسندگان مقاله‌ها درخواست می‌کنیم که خود، همان گونه * که تمایل دارند، به معرفی خویش بپردازند. محمدرفیع محمودیان در معرفی خود چنین نوشته است: محمدرفیع محمودیان از گرمای بندر پرتاب شده است به سرمای سوئد. آنجا او برای پیشبرد زندگی مادی در مدرسه عالی "ملاردالن" جامعه‌شناسی تدریس می‌کند. برای بازشناخته شدن به‌عنوان انسانی معین، در باره زندگی اجتماعی، سیاست و ادبیات می‌نویسد. بیش از آنکه پژوهشگر باشد، تماشاچی جهان و رویدادهایش است. او شیفته تماشای تمامی نمایش‌هایی است که انسان‌ها روزانه در زندگی اجتماعی، سیاست و ادبیات تخیلی به صحنه می‌برند.